

عالم بجای آنها کتابهای دیگر گرامت نمود و آن شخص مالک یک ورق انگشت و محتاج بان شد و از
 کفار سوال میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبرد و خدا مرا محتاج بانثال و اقران نداشت
 و این از باب اظهار فضل خداست و الا این بنده مذنب جانیر امرتبه و درجه فی نجم معاشرت
 با مردمان است و سلوک با ایشان است زیرا که طبایع نامس را غایت اختلاف است و هر کسی بر
 وفق طبیعت خود خواسته مند است و این در غایت صعوبت است که بمزاج و طبیعت هر کس عمل کنی
 و بسا باشد که بنوعی بداند و تقریر بر سر میگرد و و آنها بالا جماع حرام می باشند و این برای احدی
 میسر نیست چنانکه روایت شده است که حضرت موسی علی نبیا و اله و علیه السلام از خدا خواست که عا
 نی اسرائیل را از او راضی سازد تا هنگام عرض او نمایند و غیبت او کنند پس حق سبحانه و تعالی
 فرمود که ای موسی این فصلی است که برائے خود نگرد و ام پس چگونه برائے تو خواهد بود و این هویدا
 پس هر که تامل کند و مراجعه نظر نماید و تصحیح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که با خدا
 دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خوزیر است و اما بچکس را نمی بینم مگر اینکه خدا تعالی را در قضا
 و تدبیرش متمم داشته و این بسیار در حال فقر و مرض و انتقال از حال بجای و زوال نعمت حاصل
 میشود و ششم در مشکل است که عیش با برامتنقص ساخت و عیش صفا دارد و با اینکه یافت نمی شود که رو
 ی تو نمود و ان اینکه در بلدی توطن نمودیم که در ان مجتهد و مفتی نیست که بدو حواله شود و اگر در جاه
 و یا معاملات سوائے از ما نمایند بسا باشد که بر ما مشکل شود و ان مقام محتاج است به معاونت
 و اگر بگوئی که ان مسئله عالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند و می گویند که تو کسی هستی که فلان قدر
 کتب و ریزد تو هست و در نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم بانه السرا بر و الضمیر است
 و در اکثر اوقات از مردمان نژوی می شوم و در بر روی مردم می بندم و این معصب از امور
 سابقه است خداوند غلط و غلط در قول و عمل زما و ور کند هفتم اینکه اسباب تالیف و تصنیف میمانند
 و عالم را کتب منفعت دارد و الحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب است و خداوند درین بلاد ما را توفیق
 داده است برای تالیف کتاب نوادر الانبار که بر دو مجلد شتمت و تمام شرح تمذیب حدیث
 که شتمت بر شت مجلد و کتاب هدیه در علم فقه یک مجلد و کشف الاسرار شرح هتبار که شتمت
 بر دو مجلد و کتاب انوار نعمانیه که شتمت بر دو مجلد و توفیق داد ما را خدا تعالی برائے
 شرح صحیفه در یک مجلد و شرح بر معنی ابن بشام و شرح بر تمذیب نحو یک مجلد و شرح بر کافیه و بعضی
 از رسائل و از جمله تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الفزار عن الوار و الطاعون و کتاب

زہر الریح ست و ارجلہ بالنبات ان بزرگوار تعلیقہ بر شرح جامی است و در میان حواشی
 شرح جامی تعلیقہ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجح است و ہر کہ کشف این معنی را خواہد رجوع
 و مطالعہ از روی انصاف نماید پس از وی حاشیہ عصمتہ اللہ بن محمود بر حاشیہ دیگر ترجیح دارد و از ان
 پس حاشیہ عصام است و از ان پس حاشیہ سید نعمت اللہ و از ان پس دیگران متساوی میباشند
 و فی الحقیقہ عصام فاضل و دقیق بودہ و او را شہرت بر کبری کہ بفارسی نوشتہ و حاشیہ بر تفسیر
 قاضی و حاشیہ بر عبارت طلاسعد در مطول ما انارایت احدًا و بر ان عبارت ملا علی قوشچی و
 دیگران رسایل بسیار نوشتہ اند از انجملہ عصام نیز رسالہ نوشتہ و شرح عصام بر شمسہ منطوق و حاشیہ
 او بر حاشیہ سید شریف بر شرح شمسہ و شرح عصام بر کافیہ ابن ماجہ و حاشیہ او بر
 شرح جامی و این فقیر مؤلف کتاب در تعلیقہ خودم بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفتہ ام

خامتہ

بدانکہ مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب علم را طیب و احوالات و تقاوی و مولد
 و وفات و تالیفات ایشان را کہ برور و دہور از اذنان او لے الالباب محو و منسی گردیدہ بود
 بخشم و در مدت پنجاہ سال بعد از تمیغ و تحسین و استماع از انواہ اکارم اکابر و زیار باب مفاخر
 بقدر مقدور در اجیار انھا کوشیدم و مطالب علیہ بسیار و نصاب بحیثیہ رو حکایات بسجور غریبہ در ان
 مذکور داشتہم فی الحقیقہ چنین کتاب بحال تالیف نگردیدہ و این شجر را چند شجرہ این نثر را چند بحر است
 یکی اینکہ سلسلہ اسناد از ان معلوم است دوم اینکہ معرفت تالیفات مولفین از ان معلوم است -
 سوم اینکہ طلاب را معین در تحصیل و در طلب علم نادی و دلیل است چہارم اینکہ از زہد و بیان و ر
 علماء اعلام خواص و عام را مرغب و در عبادت و زناوت و تفاوت و تفاوت است پنجم اینکہ مردمان
 موطنہ و پند و نصیحت در دانی از قید و بند محبت و نیائی و نیتہ قدرنا پایدار و اروی مفید است
 ششم اینکہ اطہار افاضات و نعمتہائے بی منتہائے حضرت سبحانی است بالنسبہ ہوا و قابلہ و کمال تقدر
 است کہ مشت خاک کی را باین گونه کمال است و پیراستہ و بخل در مبدہ فیاض نیست ہفتم اینکہ ابن
 کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدریس و تفہیم و تقیم و تعلیم و تعلم و معلّم کافی و انی شایستہ
 ہشتم اینکہ چون معرفت با سامی گرامی افاضل اکامل اکابر اکارم ہم برسد سامی ایشان ضبط و حفظ
 نماید و در نماز و تراویحات اسما طلب مغفرت برای ایشان نماید ہر شب صد نفوذ و دست نغزرا
 بیشتر و یا کمتر اسم برود و طلب امزش ایشان کردہ و طلب ارتقاہ در حاجت ایشان نمودہ تا ارواح

عالیه ایشان نیز بالنسبه بدایع افاضه بوده ترقیات ظاهره و باطنه حاصل آید نم اینک ازین کتاب
 طرفیه تحصیل علم حاصل میشود و هم اینک بسا باشد که طالب علم با دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر
 حاصل آید در آن وقت مطالعه این کتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق و شغف
 و جد و جهد در تحصیل خواهد بود باز و هم اینک بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولاً و فروعات
 تحقیق شن و آدمی را معرفت با آنها حاصل میشود و آواز و هم بر اینک این کتاب مرشد است طلاب
 تجلیس نیات از ریاض و طلب دنیا نیز و هم اینک مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و نوبت
 محابسه و محافل اکابر و علماء و دیگران است چهارم اینک این کتاب برای اینک مشتمل بر ذکر کرامات
 و آیات و افضحه الدلالات طبقه علماء است از معرفت آنها اعتقاد بحقیقت دین غیر حقیقت الیها
 انسر و مستحکم میگردد و زیرا که بعد از اینک دانسته شود علماء را اهل بیت که خدام آنخانه داده اند و درین
 نواب ایشانند و دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخادیم ایشان و موالی و امان الله صاحب
 کرامات میباشد زیرا که ذکر کرامات علماء و ثبت آن و سماع و اشتماع آنها نفع خواهد
 بود و انی داشت بالنسبه بکرامات امان و معجزات غیر و این ما همه از اوله و اله بحقیقت رسالت غیر
 و پیشوایان دین ان سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکره العلماء نوشته ام و ان کتاب
 در رعایت اختصار است با اینحال نسبت میان این کتاب و ان کتاب عموم من وجه است با اساس
 در این کتاب است و حکایاتی انجامد کور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اساس و قصص در
 این کتاب قصص العلماء است که در تذکره العلماء نیست و در بعضی با هم شریک می باشند و گمان آن
 نشود که درین کتاب اساسی صد و پنجاه ستم نفر پیش نیست زیرا که صد و پنجاه سه عنوان قرار
 دادیم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیت نفوسی نفر بیشتر و کمتر از علماء را ذکر کردیم
 بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و بمطالعه ان نهایت کوشیده که در تالیف ان بخشیم
 و زحمت بسیار کشیدم بدانکه در علم در آیه مذکور است که صحیح است اجازة روایت بر کسی غیر منبر
 بیت وسعت دادن راه بقا و سنا و که این نیست بدان اختصاص یافته اند و برای تقریب تن
 بر رسول خدا ببلو سنا و شنیدن ثانی در شرح در آیه نوشته که دیدم خطوط خانم جاسسته از علماء
 ما را که نوشته بودند اجازة اولاد خود را در زمان ولادت ان اولاد با تاریخ ولادت ایشان
 از جمله سید جمال لدین بن طاووس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ ما شحید اول اجازة
 گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب ولادت

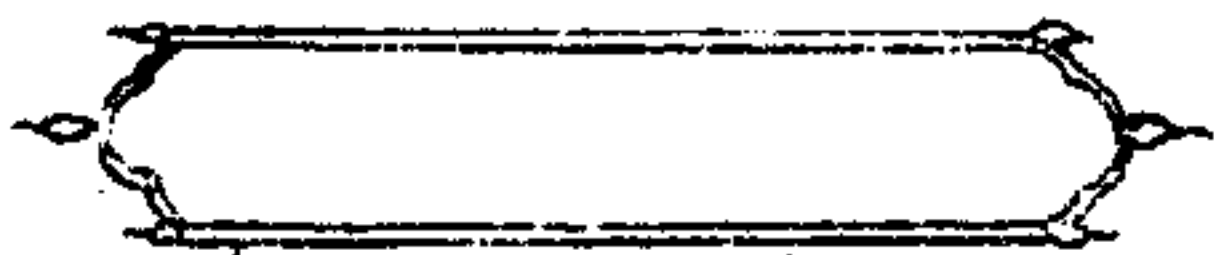
در احوال سید نعمت الله

ایمان بود و الا ان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد بن احمد بن صالح که سید
 فخار بن معد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانه مانزل کرد و پدرم مرا برای خدمت گذاری
 او قرار داد و من هفت ساله یا قریب باین بودم پس چون سوار شد که برود پدرم مرا در پیش روی
 او نگه داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داد و بایشه سید فخار مرا اجازه داد و گفت اجازه داد
 بتوانچه را که برای من جائز است که انرا روایت کنم و پس از این خواهی دانست تلاوت و شیرینی
 آنچه را که من تو را بن تخصیص دادم که عبارت از اجازه باشد مجملاً مولف این کتاب اجازه داد و دو فرزند
 خود موسی ملقب به نصیر الدین کنی به ابو محمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی کنی به ابو سلیمان و فرزند دیگرم علی
 ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب به باقر سلم الله و نفعم و همچنین بنات خود را که روایت کنند
 اخباریکه برانم جائز است روایت آنها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ
 خودم خلف عن سلف که در همین کتاب استادم معلوم و مذکور است و در کتاب تذکره العلماء نیز ذکر
 مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیفات این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این
 از کرامات ارواح علمایست و چون روز چهارشنبه نظر بعضی اخبار برای سومان سعد و برائے
 کافران نحس است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب
 مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام آن نیز در روز چهارشنبه وقت بوقت
 اتفاق افتاد و در هفتم شهر جماد الحرام از شهور ۹۲۰ هزار و دویست و نود و از هجرت بنویس و همچنین
 ابتداء این کتاب مستطاب برای تخریر او در روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه
 گردید و در سال هزار و دویست و نود و شش و هجری این کتاب محمد حسین طائفی الکوثری
 المسکن و این خیر در همین کتاب بسا کراوات از موسل شدن باین بزرگوار زید توفیق
 که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل آن گنجایش بشرح ندارد و خداوند
 بجزمت مقرر بنش که جناب او را توفیق دارین عطا فرماید بمسح و دوریت که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که در صین تالیفات ابتداء روز
 چهارشنبه و اختتام بر روز چهارشنبه در
 صین ابتداء تخریر مجرود در روز چهارشنبه
 و اختتام نیز در روز چهارشنبه هفتم و یا
 بیستم شهر جماد الحرام اتفاق افتاد

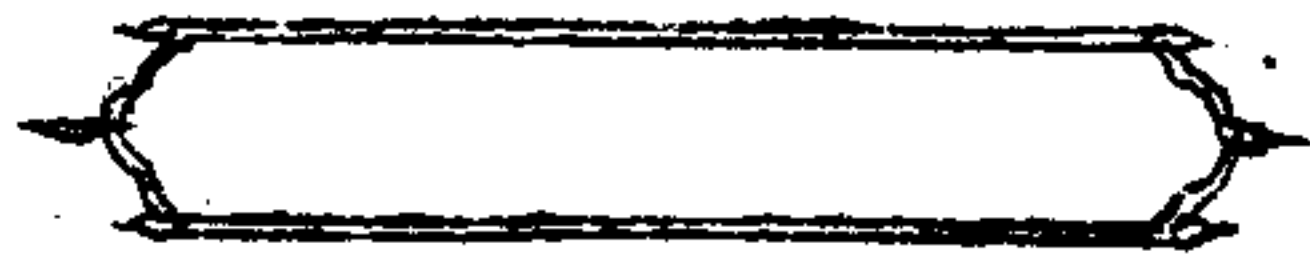
بسم الله الرحمن الرحيم

احمد بن محمد بن ابی بنیالی الشریع الا قوم و البنی المکرّم اقتحار ولد آدم و علیه الصلّی و السلام و علی آله
 موافق العالم و مساوات الأمم و بعد پس حسین گوید این گفتار هوائی نفسانی و مکشّه وادی نادانی
 محمد بن العالم العلم الربّانی نیز اسلیان الحکیم الطیب التکابنی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت
 لشکریان رفت آمد دارند و بجهت خریدن چوب شمشاد ایام گشتان و بهار اقامه دارند تا سال گذشته که سنه هزار و
 دویست و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احترام نینمودند
 بلکه جمیع شراب نذای ایشان شام میدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اهلان میزدند چون حال را چنان دیدم
 با والی بلد گفتگو داشتم که اولاً مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهت فقر و فاقه اهل بلد و طبع ایشان از فرنگیان
 با ایشان دوستی نمایند و موده و دوستی با کافران بخش قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احترام نینمایند و بیشتر
 شراب ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت خواص با ایشان عظیم اسلام در انظار بنا بر روزگار خفیف و خوار
 خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را مردمان از ابا و اجداد شنیده اند بر آنی در انمغنی ندارند پس باید با مذک
 لشکریه زایل شود پس جان به که شما حکم کنید که فرنگیان دوسه روز هر روز بقدر سعادت با من به تنهایی
 محاسبه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقت است که ایشان با انصاف حرکت کنند بر ایشان
 تا بیاید و افاضه حضرت صاحب الزمان علیه السلام هم کرد و کما قال الله تعالی من جعل الله لکافرین علی المؤمنین سبیلاً ای
 فی الحجّه کما در ائمه فی تفسیر لایه و اگر با انصاف و عقل عمل ننمایند و تعجب کنند و لایه گویند پس با ایشان بیاید
 میکنم چنانچه امام علیه السلام بنا بر اخبار یک در اصول کافی مذکور است و یکدیگر را نفرین میکنیم آنکه مبطل است
 موراً هلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین بعین و ظاهر خواهد گردید و چون والی این سخن را شنید
 ازین معنی امتناع ورزید پس فرنگیان فرستند و در بنده السنه که هزار دویست و نود و شش باشد و فرنگیان
 معاشرت کردند و از قضا مایه اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که بلای ایشان است و او
 بجهت شغله در عمل تجارتشان نیز در میان مدو و ملهاران داشت که من ملائی ایشان ام و در سخن خاند ام و زبان
 عاری میدانست پس مجلس خود بخودش با او سلوک نمودم و در افرام گفتم که اگر ترا میل باشد با هم گفتگوی از
 انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدای باشیم چرا باید در پیچید خدای کنیم پس با هم ما خسته میکنیم و عقل را حاکم کنیم
 اگر دین شما حق شد و من از عهد سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می اییم و اگر سخنان من حق شد
 و شما از روی انصاف پسندید که دید پس شما اقرار بنبوت خاتم الانبیا نماید و با این عمر کوتاه و دنیا بیوفاجرا
 باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب ببری اخروید برای خود اختیار کند فرنگی گفت که من همین را طالع لبسم

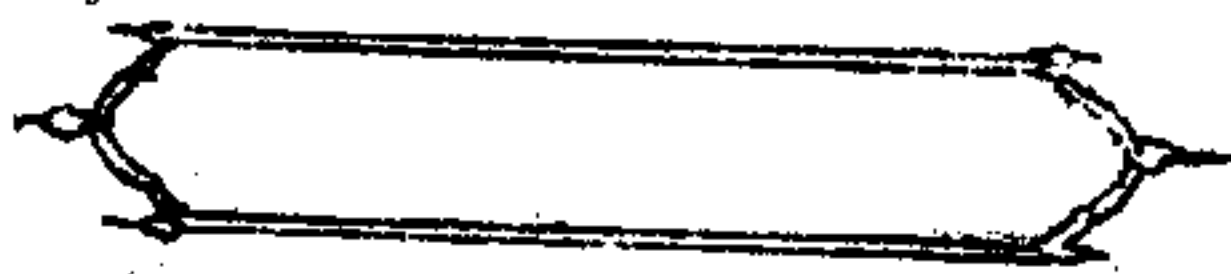


و مرا هم اینگونه سخاوتش می یافتم و فرار شد که مجلسی برپا نمود و با هم مناظره کنیم و این قضیه مستند به موت را در حدیث
 جبارت ایضا خود نوشته بودم از آنجمله در منظومه اصول این دوم در شران سخی به پنجح الاعتقاد سوم در
 رساله محمدیه چهارم کتاب مواظبات السقین پنجم در منظومه ایضه سخی بفراید در نبوت ششم در تعلیق بران منظومه هفتم
 در کتاب فیصل العلماء در ترجمه مؤلفان کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از
 این کتاب تسبیح و تثبیت امر نبوت نمودم و خواستم که در این رساله که سماه است بسبب العنجه همان
 کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که از ادراکات سحوت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته ام
 تا برای خواص و عوام مفایده و قدرت بر محاجه با ادیان باطله بمرساند و بر این با بهره را بخوی خوش و بیانی
 و کشف واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالی را ادراک نمایند و برای اکثری از مطالب مثل همان
 کرده ام تا بدان واسطه در اوقات ما گرفته باشد چنانچه حقایق فرموده و تضرب الله الامثال للناس
 و ما یعلمها الا العالمون و ازینجا است که حق تعالی عنکبوت و شبه و بگس و مشکوة و نحو آن در قرآن مجید
 ذکر فرموده و مجمل فرنگی زمان دیگر بدین من آمد و در کتابخانه خود خواستم و انواع ملاحظت برای
 تالیف قلب و بکار بردم چون که بعد از فراغ از مجلس نهایت استیاض حاصل و در نزد مردم در مقام
 تعریف و توصیف برآمد گفتم که ایامیل داری که در مذہب ما هم گفتگو کنیم که نهایت مرا خوش اندست و براسه
 همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تمجید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه بخوانی بناگونی
 بدست که از پایین آجر بچینی زیرا که تا ما دامیکه زیر دیوار چیده نمی شود نمی توان بالای دیوار را چید
 فرنگی تصدیق کرده که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمه اول اینکه اول باید خداوند را بشناسیم زیرا که پیغمبر
 معنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهندگی ^{گفت} بشناسیم تا ببینیم که پیغام دهنده
 کیست و چه نوع کسی است تا بعد از آن ببینیم که پیغام آورنده کیست و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام
 آورنده با بسند به پیغام دهندگان مختلف مایشود و لا محاله آورنده باید فی الجمله بعضی وجوه با پیغام دهنده
 شباهتی داشته باشد و چون ما همه بنده یک خدا هستیم و اکثر بلکه کیسرتاقل اند با اینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا
 اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ساره را خدای دانند و برخی بت را خدای دانند
 و بعضی عیسی خدای دانند مجمل مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانم امروز
 چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر در آن اتفاق دارند اما بعضی بگویند که افسانی غریب داخل بن شهر شد و بعضی
 بگویند که فرس داخل شد و بعضی بگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بقر داخل شهر شد پس لازم شد که داخل
 شدن چیزی در شهر تعیینی باشد اکنون میگوئیم که وجودی داریم و محبتی وجودی است و محبت معنی چیزی

در پیغام دهنده

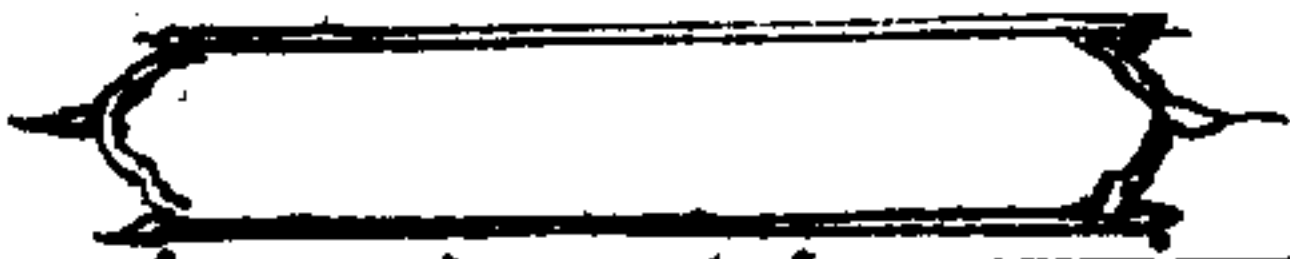


مثل نیاید که موه میگویند این طرف چه چیز است یعنی ماهیت او چیست و بجایزه اخری این چه است و در جواب
 میگوئی نیست یک موه میگویند سوال میکنند که این طرف هستی دارد و یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه و وجود هستی
 را گویند و عدم هستی را گویند و هر کمالی که تصور شود از وجود هستی از عدم چه هستی است و کمال نیست پس همه
 محالات از هستی معلوم میاید مثلاً توانائی معنی قوتی هستی است و دانستن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی علم
 و کمال نیست و دانستن عدم هستی و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود توانائی است و این کمال
 هم شدت و ضعف دارد و طفل شیرخوار توانائی او نهایت کم است و جوهر دوانائی او کمال تر است و همچنین
 دوانائی و خدائی مایه در همه محالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه محالات هم
 باید در او بالفعل باشد زیرا که او حقیقت وجود است و اگر کمال او کامل تر و بالفعل نباشد وجود ناقص خواهد داشت
 و حال آنکه خدائی ما هیچ نقص نیست پس باید احتیاج هیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج باشد هستی
 او کامل تر از همه نخواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج باجزا پیدا
 نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد کیفیت هر چه اگر دو باشد پس هر یک باید کامل
 تر از آن دیگر باشد والا آنکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و آن یکی خواهد بود
 این چیز که کامل تر است با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل یا ناقص معقول نیست و این هستی کامل حصول
 در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو است علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال است پس قبل از اتحاد
 و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض است و اگر این اتحاد و حلول نقص است پس خدا باید کامل
 تر از همه چیز باشد مجلاً خدا را ما هستی نیست وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت او است
 والا ترکیب لازم می آید و ازین جامع مطالب توحید بر وجه اتم تکشف گردید و این مقدمه که مقدمه خداست
 باشد برای این مقدمه بر این احتجاج ساختیم که ما پیغام دهند و را بناسیم و الا پیغام آورنده را نمی شناسیم
 و رنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و از همین مقدمه مذکور تصور را
 باطل ساختیم بخوبی رنگی را شعور بان شد بجهت آنکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
 عیسی پسر خدا دانسته اند و معظم ایشان با قائم گفته قائلند بعضی عیسی مادرش و خدا همه را خدای دانند
 با این معنی که خدا از آن است و مادر و پسر صفتی باشند و با ایشان متحد شده است الحال ازین مقدمه
 معلوم شد که خدائی ما چنان خدا است که پسر ندارد و متحد است با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرق
 نصاری مذکور ایشان مبینی بر حلول و اتحاد است چنانکه بسیاری از ضوئیه را همین اعتقاد است پس کسی
 از فواید این مقدمه ابطال مذکور نصاری است و در ابتدا امر و این قسم مقدمه قرار داد و آن از کمال مباحث



و درستی است و باید دانست که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه وجهی از جوهر معرفت حاصل
 شد و شناختن خدا حقیقت یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا را حاطه همه چیز دارد و همه چیز محاط او هستند
 و محیط علی محاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و درین باب برای فرنگی مطالب
 بیان کردیم که او تصدیق نمود گفتیم که ما درین خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس ما نتوانیم که بدانیم
 که در شپت یا بالای ما این خانه چیست اما اگر این خانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش
 روی ما را و این چیز نیست که عقل محبت است بدان حکم میکند -
 مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری نصب کند بیان این مطلب آنکه در
 سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدائی فعل لغو و عینت و کار جا بلایه نمیکند
 پس باید که این خلق برای فائده خلق کردن باشد و این فائده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون
 این فائده ناقص باشد و حال آنکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید آن فائده علی بد
 بخلق شود و آن ترقی دادن خلقت که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال بهم رساند و همه کمالات از او است
 پس فریب با و اقصی الغایات و اکمل کمالات است و آن تکلیف حاصل میشود و همچنین غرض و باقی ماندن خلقت
 و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا
 و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی درین باب
 ذکر میکنیم و میگوئیم که ایامه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدین است که چنین نیست
 بعضی قابل نمی باشند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر یا مطلب
 سلطان را بفرماید و بعضی بواسطه حاکم بلد و بگذر پس لازم است که خدای پیغمبری قرار دهد که مطلب و پیغام خود را
 بان پیغمبر گوید و او بر مردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفر خواهد بود چنانکه اگر اقا
 ملا محامی بخیرد و با ایشان نفقه و کسوه و ما یحتاج بدید و آن غلامان ترا هیچ تکلیف نکند و آنها اقای خود را
 شناسند و چندین فساد کنند و برگردیم گفتم که پس عقلا حکم بر سفیه بودن ان اقا میکنند و خدا حکیم است و سفیه نیست
 پس باید شناختن خود را از ایشان بخوابد و رفع فساد و جو دسان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین در
 اول که انسان را خلق کرد و باید غذائی بخورد تا از گرسنگی نرسد و فرض اینکه بازه خلق شد و غذا مختلف باشد
 بعضی هم میباشند که از خوردن آنها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و باو بفرماید که کدام غذا مملکت است
 و کدام یک ضرر دارند و است تا مبادا ضرر در او بخورد و ایضا بگوید که راستم منماینید در اموال ما عرض پس بد
 پیغمبر و رئیس نصب کند که بخود عدل حرکت کند تا برگردیم گفتم که پس این پیغمبر اگر آنها باشد پیغمبر نفس خود میباشد و اگر

غیر از نیرافیت شود پیغمبر و نیز خواهد بود پس ازین مقدمه معلوم شد که لازم است آنیکه خدا پیغمبری تعیین کند
 مقدمه سوم آنیکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا مابا و راند و وجهت دارند از جنتی تا
 احکام او امر طیب بر نفس است و از جنتی مانند احکام او امر موبلی بالنسبه بعد است چون احکام او امر
 خدائی نفع ان به بندگان عاید میشود نه بخدایس او امر طیب بر نفس است که منفعت خوردن دو امر
 راجع میشود و منفعتی برای طیب ندارد و اگر دو خورد و ضرر برای مریض دارد نه برای طیب اما اگر دو خورد
 طیب را عقاب میکند و احکام خدا را اگر بنده بجای آورد و خدا او را عقاب میکند ازین جهت مانند او امر موبلی
 بعد است که اگر بنده او را بجای آورد موبلی او را عقاب می کند و اما نفع بحال موبلی دارد و ایضا باید
 دانست که احکامیکه پیغمبر می آورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامری است پس بسا باشد که مصلحت اقتضا میکند
 که حکم فلاسفے در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسد دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر
 در نکاح که در شریعت موسی بون است و در زمان پیغمبر صحت حلیت ان برداشته شده است و درین
 زمان مجده دارد و بعینه مانند حکم طیب است که اگر هر روز مسهل بدیداشتا و اما معارضه مریض باشد و پیوسته
 بعضی از ایام منفسج میدید و بعضی از ایام مسهل میدید لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید باشد
 و تغیر و تبدیل و نسخ بر نمی دارد و مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد
 منجر عدم بقا نظام عالم و قطع شدن نسل نبی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال
 چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب هم هر چه و مرج میشود و نظم عالم بهم منجورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن کبر
 بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نشود که پسر کسیت و عمل میراث بهم منجورد و مانند حفظ دین
 چه اگر دین باحق فطرت ننماید دین از دست میرود و ثمره بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر خیرے
 که عقل را ضایع میکند ان مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود موقوف میشود
 و بر عهد گیر ستم خواهند کرد و ازینجا است که شراب را ام انجیاست میگویند چه همه معاصی از ان نشسته
 میشود پس ازینجا است که شراب در همه ادیان حرام است و عقل در صورت ان استقلال دارد و این پنج
 چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شراب بیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری
 مقدمه چهارم در آنیکه بعد ازین که خدا پیغمبری فرستاد ان پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد
 که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس دعای نبوت کند و راست گواز دروغ گواتیبا
 نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال آنیکه مقصود خدا ایتسالی هدایت خلق است پس چنانکه
 اگر پادشاه حاکم بجای فرستد لابد باید نشانی باورد و بد که دلالت بر صدق او کند مانند خلعت



و زمان چون این مرحله را داسی پس باید دانست که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت می شود -

اول اینکه پیغمبریکه یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید و او را پیغمبر می نماید صادق و راست گو است -

و دوم اینکه در کتاب پیغمبری نبوت او ثابت و کتابش حق است اسم آن پیغمبر یا وصفش مذکور باشد چنانکه در انجیل مذکور است که این انیس به پیغمبری می آید و اینس امنه را میگویند که مادر پیغمبر است چهار دور در لغت ایشان بدل بسین میکنند چنانچه از متبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود -

سوم اینکه این کسی که دعوائی پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و حکمی که آورد عقل در احسن است چنانچه که معجزه بیاورد یعنی کاری از دست او بر آید که از انبای جنس او بجهت عادت ان کار را نمیشود

که عمل بیاورد مانند اینکه سنگ در ارتفاعی در اینجا افتاده پیغمبر میگردد که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی دیگری نمی تواند که آنرا بلند کند با اینکه عادت باید سنگ در ارتفاع را بر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است

که این پیغمبر از جانب خداست چه این خارق عادت عمل آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و جادوی بودی لازم بود که خدا نگذارد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوائی نبوت

عمل بر صدق میباشد پس این پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و هویدا شد و فرنگی این مطلب قبول کرده و میگفت عقل نبوت است بر این حکم میکند و قابل شکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را نبوت بانه گان فرست

و مهربانیت پس تقضای لطف حضرت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه و خواگی که با اینکه مردمان در آن مهارت داشته اند از معارضه پیغمبر در آن صنعت عاجز آمدند و این پیغمبر

ولایت بر حقیقت آن پیغمبر دارد و مثل اینکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان اهل مصر شتهار داشت خدا تعالی از زبان جنس او معجزه داد ایشان چو بسیار با خوف و رود پا بر از زمین

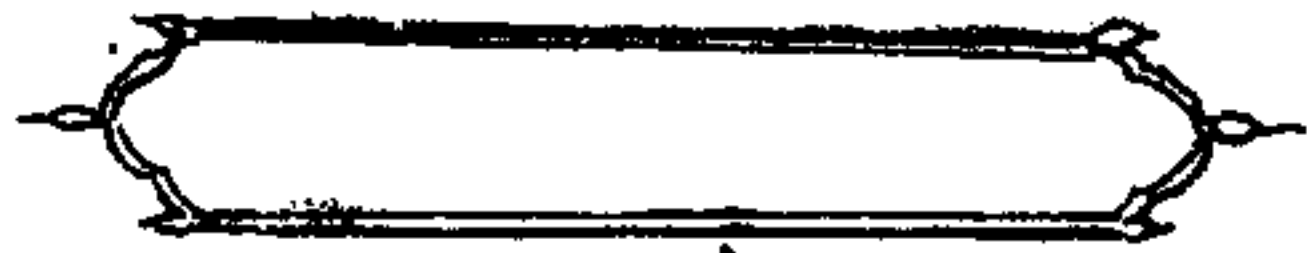
میکردند و چون آقا بر آن خانی تابید بحکمت می آمدند و راه میفرستند موسی نیز چو بی اذاحت که از او ما شد و همه سحرهای ایشان را فرورد و ایشان مثل ان عاجز شدند پس در آن جنی ساحران دانستند که

این از بابت سحر نیست بلکه از بابت اعجاز است و در زمان داود تقی و آوازهای خوش بسیار بود پس خدا تعالی داود را چنان آواز خوش داد که وقتی که مجمع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند

چنانکه چهار هزار دختر با کوه غنشی نمودند و در زمان حضرت عیسی اطهار یونان و غیر آن بسیار بودند که معالجات غریبه میکردند پس خدا تعالی با و از آن جنس معجزه داد پس کور و کل زمین گیر را و عا میگرد که شفای یافتند پس اطبا گفتند که ما نیز این شیوه را دفع میمائیم معالجه انجناب فرمود که من این امور را

که در آن

که ما دریا و یابند و رفع نیایم اطلاق آن عا جزیها در حدیث آمده که من مرده را هم زنده میکنم
 از مبادی اعتراف بر حجج ائمه و در حدیثی که در این باره آمده است که چهار هزار سال زود فاشه و گذشته بود زنده
 که معروفست که افلاطون گفت که احوال تو پیغمبری برای من است و او هم نه از برای من چه مرا حاجت بر
 رسول نیست و عقل مرا کافیت پس بیان نیاید و چنانکه استادش از سطره ایس که در او دست میدهد
 بدین سبب و در زهر خورایند و گشتند و جالینوس برضی بنه مبتلا بود و در سطره ایس کلام یابد در جمله
 چهاردهم اینکه او گفته که رای موسی است که خلقت از خالق است و رای من است که از طبیعت است
 پس موسی را العیاذ باللہ برای نسبت داده پس معلوم شد که پیغمبر است او قایل نبوده در عهد جناب
 حتی باب فصاحت و بلاغت در میان عرب در شعا و خطبتهای او داشته بخوبی که کلمات خوب بر لوجی
 می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس ضحای تعالی بر او کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و رعیت
 و سلطت و خرات او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه آفرین است و اول آن خبرمان است -
 مقدمه پنجم اینکه اگر آنکه در عصران پیغمبر باشند و معجزه او را برای همین مشاهده کنند پس لازم است
 که اذعان و اعتقاد کنند و اگر در آن مجلس حضور داشته باشند و یا در آن زمان نباشند بلکه زمان
 دور و دوری از نبوت و اعمار معجزه اش گذشته باشد پس باید نیز بانی برایشان قرار داد که بچه خوباید
 ایشان معلوم شود که شخص آمده و دعوائی پیغمبری نمود و معجزه آورد و با اینکه هیچیک از مذکور شد
 این زمان که سه هزار و سیصد و شصت و شش است از هجرت پیغمبر از مدینه است و نه سال است که از
 بعثت عیسی میگردد پس گویند نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر حق بوده و معجزه آورده البته میرانی درین باب
 باید قرار داد پس میگویم چیزی را نیک برائے انسانی ندیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً
 که مخوف بقراین قطعیه باشد و دوم تو اتر لفظی بمعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند بخوبی که یقین
 حاصل شود که اینها اجماع بر دوزخ ننموده اند و آنها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
 نحو سابق و بگذر اما بمبدء یقین حاصل میشود باین که این خبر راست است سوم تو اتر معنویت باین
 نحو که در مسئله چند چیز واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند ولیکن همه ان اخبار در باب
 یک مشترک باشند بخوبی که قطع حاصل شود بر آن قدر مشترک مانند اینکه یک خبر برسد که اگر بای مرغ نخش شود
 و کاشه آب باشد و بای ان مرغ داخل ان آب شود باید ان آب را ریخت و وضو بان نتوان ساخت
 و بایتمیم کند و بگذر چند خبر برسد که هر یک مخصوص موردی و را مورد خبر دیگر باشد لیکن همه اینها قدر
 مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تو اتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک



خبر واحد و مضمون همه کیفیت پس قطع حاصل میشود که یکی ازین خبرها از معصوم صادر شده است
 پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهنده گان این قدر جمعیت باشد که یقین بر
 راستی آن حاصل شود و فرق آن با تواتر اینست که تواتر در صورت تعدد و سائط باید هر
 طبقه آن قدر جمعیت باشد که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع و سائط ندارد و ایضا
 اگر تواتر هم و سائط نباشد و همان طبقه اولی باشد پس علم با شخاص و اعیان ناقص
 شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد
 از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاعت است و میشود که از باب
 قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشد یا یعنی که یکی حکایت غلبه رستم بر کوان دیورا نقل
 کرده و یکی غلبه او را بر سهراب نقل کرده و یکی غلبه او را بر اشکبوس نقل نمود بگذریم
 ما قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاعت است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما
 مثال خواص به تسامع و تظافر مانند اینکه از بسکه خبر دهندگان با خبر دادند که کربلا موجود است
 و یا که موجود است و یا کلکته دهند موجود است یقین بر آنجا با وجود آنها حاصل میشود و حصول
 یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردیم که آیا کربلا رفته گفت نه
 گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهر است و با فعل موجود است
 گفت شنیده ام گفتم ازین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر
 نبودند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظافر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه
 آورده پس ازین مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبران دیده اند
 پس علم باینکه پیغمبر آمده و دعوی نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود
 بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسیدم نخستگی عارض شد زیرا که تقریباً بقدر ساعت مکالمه
 کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه غن و مطلبی که طویل باشد در سه مجلس گفتن بهتر است و در رنج قلبی
 از اینکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو کنیم اگر چه ان چه باید گفته شود گفته شد
 و پیغمبر پیغمبران نزدیک ثابت شد چه بعد از اینکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه
 کبری است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر
 تصدیق نکند پس نبوت عیسی را نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده و لیکن بنظر
 بلکه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد و لیکن بنا بر تفسیر تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز مستفیض

و این سخنان همه خزانة بود و نایاب است و در جائی دیگر این سخنان شنیده نمی شود و این
 نیز که آنست که نزد بان را آدمی بسیار دهنس نروبان ساختن شکل است لیکن بعد از ساختن نروبان
 بیست بام بالا رفتن آسان است گفتم بی چنین است و من باین مقدمات چنان پیگیری عیسی اثبات
 کرده ام که جمیع کشتیشان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت
 ندارند بجلال هنوز مجلس دیگر انعقاد پذیرفت و آنچه در حقیقتین اسلام ضرورت ازین مقدمات
 ظاهر شد و مع ذلک همیشه زیادتی توضیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیق میگوئیم
 که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکة مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافرت ثابت
 شده علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس ان نیز بتسامع و تظافرت ثابت
 شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافرتسامع افاده علم میکنند پس باید
 که نبوت او حق باشد چنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر کوئی که اگر
 چنین چیزی باشد هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار می نمودند و بر ایشان معلوم میشد و در تواریخ
 و روزنامه می نوشتند با اینکه نوشته نشد و این محصله را قبول ندارند در جواب گوئیم
 که علم حاصل شدن از تظافرتسامع و تواتر منوط است که ذهن مشنونده مسبوق بشبه نباشد
 چنانکه در کتب اصولیه نجومی مذکور است علاوه زمین گروست پس شق القمر در نیمه شب در مکة
 واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت کروییت زمین میشود و ان وقت که شق القمر شده ظهر بوده
 یا عصر بوده لهذا ندیدند یا اینکه بر فرض تسلیم شاید بواسطه بلد ایشان ابر داشت چنانکه غالب
 بلاد ایشان غالباً ابر دارد و در روزنامه نوشتن در ان عصر در میان اهل فرنگ متداول
 نبوده و این دلیل مایر نبوت پیغمبر از چند وجه دیگر است اول اینکه احکام او همه بر طبق عقل
 است و هوای نفس در ان نیست و اثبات این معنی موقوف است بتفصیل فعیل که در خود حوصله این
 مختصر نیست و دوم اینکه در کتب انبیاء سلف مانند توریة و انجیل و کتاب شعیب و کتاب ارمیا و وحی
 که در که از او تعبیر نبوت پیدا نمایند تصریح نبوت جناب ختمی مآب شده چنانکه در الفیه نبوت و
 شرح ان نوشته ایم سوم آنکه معجزات بسیار از ان جناب نقل کرده اند مانند اینکه همیشه
 در اوقات بری بر سرش سایه افکنده بود و شکر بزه در دست او بیج گفت و بعضی افاضل
 گفته اند که شمع شکر بزه بعب نداشت و نظر باینکه وان من شی الاله لیسح بجهه بلکه طارق عادت
 در اجتماع شکر بزه است باهل مجلس و با هر که راه میرفت کبیه و گردن از او مانند زنبور بود و از پشت

میدید پس چنانکه از پیش رو میدید و از هر کویچه که میبود میفرمود تا دور بوی مطهر از آنجا شنیده می شد
 بچو یک مردمان میدانشند که پیغمبر خدا از آن کویچه گذشته و گشت و پشت بر خد مبارکش نمی نشست
 و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده
 اند و درخت با او سخن میگفت و در هر موضع که میزد بود اثر پایش از آنجا ظاهر میشد و اگر رنگ
 صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب و مالش بر چاه خشک
 شده میرخت آنجا پر آب میشد و کور را بینا کرد و موافقت برای او نازل شد و بدنش در
 آفتاب سایه نداشت بلکه لباس و نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تعدید بنابر معجزه کرده اند
 و با عقدا و این فقیر زاده از حضرت چه اینجا چنین بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود
 یک معجزه محسوب میشود پس بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجلاً اگر چه بر فرض تسلیم
 اینکه هر یک از این معجزات با اخبار احاد ما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تو اتر معنوی
 ظاهره یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات به وقوع پیوسته است پس معجزه اش
 معلوم شد چهارم اینکه معجزات آنحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین
 و از ائمه اطهار و معجزاتی که از مراد و متشابه شرف ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه زهرا
 بیفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از آن را من خودم دیدم
 و هر ساله در وقت جو در و نور باران میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات
 ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بطور زیر رسید اینها همه شعبه از شعب
 معجزات پیغمبر می باشد و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در جنب امام زاده زراره باد
 و نبوت این گونه کرامات بشایده است بالنسبه بعضی و بتواتر معنوی معنی دوم است بالنسبه
 بعضی دیگر نجسم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت و آن قرآن است که در دست
 ما است و اعجاز آن از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز آن آیه بآیه بحسب اختلاف اشخاص است نهایت
 است آنچه بحسب صفت است اول اینکه در نهایت بلاغت و خرافت و طلاح و سلاست است
 بچستی که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بر آن می بود نمیفرمود که اگر می
 توانید مثل آنرا بیاورید و آن را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا
 نمی نمود زیرا که منافق غرضش بود دوم اینکه در نهایت طلاح است سوم اینکه اسلوب غریب
 دارد و چهارم اینکه شفا هر درد است از دروای ظاهری و باطنی نجسم آنکه مشتمل بر اخبار



معیان است مانند علم روم و حوان و مطابق
 سیشتم اینکه در هر آیه ان قدر از علوم و حکام
 مندرج است که غیر از خدا را قدرت بران نیست که کلامی باین مختصار بگوید و این قدر علم
 در ان درج کند و این فقیر تفسیر تو شیخ را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و حکام
 از هر آیه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در
 هر آیه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد
 بهنتم اینکه استخارات مجربیه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت است هشتم اینکه تفالوات چندی
 از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بود هیشتم از ادله اینکه پیغمبر اتمی بود یعنی نبی و معلم
 مرفقه و علم و سواد و خط انداخته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر است بود
 و کتاب بخواند و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آینه مردم تکذیب میکردند و نمی گفتند
 که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با اینکه هیچکس باین حدیث نگرده با این بی سواد می دانستند
 بودن بیکه فعه اطهار علوم اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علم
 ایشان در امت او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدهم
 صاحبان مکاشفه و شهود و کرامات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتائید

یزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صدقانی مجلای نبوتها فاتی آتیه در مرتبه
 ظهور چنان هویدا است که قابل بیان و یا اینکه برهان انرا
 اثبات بنمون بلکه اجراء برهان بر حقت قرآن و نبوت
 پیغمبر الزمان مانند انستکه کسی شمع را در روز
 بدست گرفته و سر آن را در آتش تایدان چو پد

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب روز چهارشنبه بیست و نهم شهر رمضان المبارک

۳۶ کذابسه و استقام عالیجناب الحاج حاج میرزا ولی الله جملاتی
 بقلم عاشق معاصی سید حسن علی عابدی کهنوی شنبه

الفرموده سرکار نواب مستطاب معالی القاب خورشید قباب لاله رکاب صدف نبات
 و کب فلک جلالت و الطود الفخیم صاحب لوجه عظیم مرجع الامام و العالمین بلجار الافاضل و العالمین
 میرابن امیر مغیث الکمال عدیم النظر در جو و عاتم در فضل فاریاب سسرکار نواب شرف
 و الانواب حسام الملک خان خانان بهادر و ام اقباله و اجلاله بزبور طبع ارشاد

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
 خشت عرش عظمت وارث اورنگ حبیب شهنشاه عادل
 با ذلیق فر و شیر و نق افزای و بیم و گاه خدیو کیوان
 خرگاه فلک درگاه فریدون و فیض خدمت کیتباد و مغفور
 حشم نوشیروان عاتم خصال و اسکندر دارا جلال فرقان جود
 و احسان و دیباچه بذل و استنان طغزای کتاب عظمت و اجلال
 ناظم اوراق پریشان فضل و کمال شمس آسمان دانش و وزنگ
 و زیب افزای تاج و اورنگ و حصن حصین نصرت
 و اقبال مزوج دین و دولت و مقوم ملک
 و ملت سر لوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داد
 سلطان السلاطین العظام و الخواصین الفخام سلطان ابن السلطان
 ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن السلطان
 ناصر الدین شاه شهنشاه حجاب اسلامیان پناه خداوند
 الی اخر الذوران و مدالت ظلالة علی رؤس الانام ما
 الشمس طالع و سبعی و اتهام عالیجناب خیر الحاج جاگیر اولی
 خلف مروج حبت آرامگاه اخوند ملا محمد حسن خراسانی الاصل محلاتی اسکند
 بزبور طبع آراسته گردید